

کار بدیع علامه طباطبائی

داود مهدوی‌زادگان: فیلسوف مسلمانی که درصدد نوشتن رساله‌ای در امر ولایت برآمده‌اند، این امر را به تکوینی و تشریعی تقسیم می‌کنند؛ لیکن آنان تمام بحث خود را به همان ولایت تکوینی اختصاص می‌دهند و کمتر وارد بحث ولایت تشریعی می‌شوند. لذا پرداختن مرحوم علامه به امر ولایت سیاسی در سلک کارهای فلسفی، در نوع خود بدیع است.



رونمایی از اثر تازه محقق داماد

رونمایی از کتاب «مکتب اجتهادی آخوند خراسانی» نوشته سیدمصطفی محقق داماد، امروز از ساعت ۱۷ با حضور و سخنرانی اکبر ثوبت، رحیم نوبهار، داود فیرحی و علی ططری در سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران برگزار می‌شود. این اولین نشست از سلسله نشست‌های «پنج‌شب، پنج کتاب، پنج شخصیت» است که به مناسبت هفته کتابخوانی توسط سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران برگزار خواهد شد.



از صوفیان قشری تا علمای عارف

جدال با صوفیان در عصر صفوی

اساطین حکما بودند قرن‌ها باید که مثل او کسی از میان دانشمندان برخیزد. «زرین کوب، ۱۳۶۲: ۲۳۲) با تحریک متشرعین و فقها، در زمان شاه‌سلطان حسین وی را بعد از اذیت و آزار بسیار از اصفهان اخراج کردند و «طفل صغیر آن جناب در اثرانی راه از شدت برودت وفات یافت.» «زرین کوب، ۱۳۶۲: ب/ ۲۶۱) نمونه مشابهی را در مورد محمدعلی مودن خراسانی شاهدیم. نجیب‌الدین رضایت‌بری از اصفهانی^(۵) (۱۰۴۷۱/۱۰) قطب‌ذهبیّه پس از محمدعلی مودن خراسانی بود و پس از وی علی‌نقی اصطهباناتی و سپس شخصیت فوق‌العاده مهم ذهبیه یعنی قطب‌الدین محمد نیزبزی به قطبیت رسیدند. از وی هنگامی که به مشهد رفته و در آنجا ۱۰ سال به ریاضت مشغول بوده، رویایی از ۱۴ معصوم (ع) ذکر شده است که سقوط صفویه را قریب‌الوقوع اعلام کرده‌اند. (رک: جعفریان، ۱۳۸۸، ج ۱: ۷۶۵) نجیب‌الدین رضا در کتاب «سبع‌المنانی» یکی از درگیری‌ها میان صوفیان و علما را به سال ۱۰۷۲ ه‍.ق گزارش می‌دهد. در این دوره درگیری شدیدی میان محمدعلی مودن خراسانی، قطب‌ذهبیّه، و مالایی از مشهد درمی‌گیرد و چنان کار با لایمی‌گیرد که دامنه ضدیت فقها و صوفیه را به سایر شهرها هم می‌کشاند. هر گروه، دیگری را به نفهمیدن شرع و مذهب متهم می‌کردند. نجیب‌الدین رضا، شاگرد مودن خراسانی گزارش می‌دهد که عالمان مخالف تصوف که در آن زمان چهار نفر بودند، قرار گذاشتند تا چند حدیث در رد صوفیان جعل کنند و آن‌را در یک کتاب قدیمی قرار دهند. سپس مجدلاتی از آن‌را فراهم آورده، کتاب را شهرت دهند. در خانه‌ای که آنها نشسته

شاهان صفوی نیز اگر چه نسبت به روح تصوف و آیین قلندری پایبند بودند، اما رفته‌رفته از توجه‌شان به صوفیان کاسته و اقبال بیشتری نسبت به علما پیدا کردند. خاصه اینکه علمای مذکور هم‌زمان از خصوصیات عارف و عالم برخوردار بودند

و مشغول بودند، مادری متوجه شده، ماجرا را به فرزندش که مرید ملا بود گفت. اما آن فرزند همه‌چنان از ملا دفاع می‌کرد. مادرش گفت اجازه نخواهد داد تا آن ملا به خانه آنها درآید؛ اما پسر اصرار داشت و مادرش به او گفت بهتر است خود را بکشد و پسر نیز چنین کرد؛ دارویی خورد و خودکشی کرد. ماجرا چنان بالا گرفت که شاه عصبانی تصمیم به قتل همه مخالفان تصوف در مشهد گرفت. اما حکیم جوانی که نزد شاه بود درخواست فرصتی برای ملایان کرد. شاه افسری به‌مشهد فرستاد تا علما را از لعن صوفیان منع کند. اما ملای سخت‌جانی که از سوی صوفیان «لعتنی» نام گرفته بود، از موضع خود دست برنداشت. افسر دستور داد تا او را بسته و با چوب تر فلک کرده و از شهر اخراج کردند. با این حال شیخ صوفی وساطت کرد و باعث شده ملا دوباره به شهر باز گردد. (رک: جعفریان، ۱۳۸۸، ج ۱: ۷۶۷) شاه، شیخ‌صوفی را تکریم کرد و او هم به همین مناسبت کتاب تحفه عباسی را نگاشت. (خاوری، ۱۳۶۲: ۲۷۳) خودنجیب‌الدین رضای پس از مدتی به اصفهان می‌آید تا به‌شاه‌عباس خدمت کند اما شاه پس از یک‌سال فوت کرده و شاه‌صفی به‌جای وی جانشین می‌شود. شاه در سال ۱۰۷۸ به بیماری سختی مبتلا و دست به‌دامن صوفیان می‌شود. نجیب‌الدین‌رضا آورده که با نقش صوفیان و تغییر نام شاه از صفی به سلیمان، شاه‌حالش بهبودیافت! (خاوری، ۱۳۶۲: ۲۷۶)

اما در مجموع شرایط کلی صوفیان در این عصر به گونه‌ای نبود که حتی دفاع‌های گاه و ناگاه شاهان نیز به جایی برسد. حقیقت این است که در آتش آشفته‌بازار صوفیان دروغین، صوفیان راستین نیز سوختند. روح کلی حاکم بر وضعیت تصوف این دوره چندان جالب نبود. این وضعیت را می‌توان در مناقشه دو گروه صوفیان که هیچ رنگی از تساهل تصوف آغازین نداشتند، شاهد بود. مناقشه حیدری نعمتی که تقریباً پس زمینه شرایط حاکم بر تصوف این عصر بود، حکایت‌گر این حقیقت بود که بخش عظیمی از سنت تصوف ایرانی به‌فقرای نزول و ابتذال گراییده و در میان آنها از تصوف قدما چیزی باقی نمانده است.

طریقه حیدریه مربوط به شیخ قطب‌الدین حیدر زاوه‌ای، از صوفیان

اندیشه

از اولین منتقدان پوزیتیویسم

مهدی گلشنی: در زمان علامه جعفری تفکر پوزیتیویستی حاکم بود و برخی می‌خواستند اسلام را با تفکر پوزیتیویستی تطبیق دهند که در کشور ما مرحوم بازرگان به‌دنبال این کار بود. علامه جزء اولین کسانی بودند که این تذکر را دادند و تجربه‌گرایی را مورد نقد قرار دادند. عمده جامعه فلسفی و فیزیک غرب امروز از پوزیتیویسم برگشته‌اند اما هنوز در محیط ما پوزیتیویسم حاکم است.



فلسوفی مستقل

منوچهر صدوقی‌سها: برخی بیان می‌کنند که عالم جوزوی نباید به مثنوی مولوی بپردازد، اما در جایگاهی که شیخ‌انصاری، فلسفه را در قالب شرح مثنوی تدریس می‌کرده‌است، دیگر جایی برای بیان این شبهه باقی نمی‌ماند، برای همین کسانی که به مرحوم علامه خرده می‌گرفتند که چرا به شرح و نقد مثنوی پرداخته‌است، باید توجه داد که این امر حتی مورد توجه شیخ‌انصاری به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین فقهای شیعه هم بوده‌است. نکته دیگر اینکه عده‌ای مطرح می‌کنند که علامه جعفری چه ربطی به فلسفه داشته‌اند؟ ما استاد فلسفه را با فیلسوف اشتباه گرفته‌ایم. آقای جعفری استاد فلسفه نبودند اما این دلیل بر نقص معلومات فلسفی نیست. علامه جعفری فیلسوف مستقلی بود. کتابی به‌نام «نهایت‌الادراک» از علامه هست که اصلا چاپ نشده و ایشان این کتاب را در ۲۰ سالگی در نجف نوشته‌اند. کتاب دیگر با نام «ارتباط انسان با جهان» است که یک‌بار منتشر شده‌است. اگر به سرفصل‌های این دو کتاب نگاه کنید، می‌بینید که علامه چه درک فلسفی عمیقی داشته‌اند.



تتمثال شیخ بهایی

فی‌د علی الصوفیه» به این کتاب اشاره کرده‌است. (افندی، ۱۳۶۶، ج ۳: ۴۴۷) مخالفت محقق کرکی و علمای همانند او با تصوف را نباید به حساب حساب‌رسی علما در مورد صوفیان گذاشت چه «در این زمان نوعی تلفیق میان صوفی‌گری مبتدل و حرفه‌ها و شغل‌ها، وضعیت خاصی ایجاد کرده بود. برخی از اهل فن حالت بیش‌کسوتی و مرشدی در فن خود یافته بودند و اجازه نمی‌دادند تا دیگران در آن حرفه وارد شوند، مگر آنکه از ایشان اجازه بگیرند. در یک پرسش از محقق کرکی وی این کار را مخالف صفویه و فاعل آن را فاسق، فاجر و ملعون دانست.» (جعفریان، ۱۳۸۸، ج ۱: ۷۵۴)

بعد از شاه‌طهماسب هم «که ظاهرا به سبب عدم اعتماد به رسوای صوفیه تدریجا به جانب قطب متشرعه و فقها جذب شد، اختلاف امرای صوفی منجر به اقدام آنها در قتل شیخ‌زاده، حیدر میرزا، پسر و ولیعهد شاه‌طهماسب شد. در سلطنت شاه‌اسمعیل دوم، یک‌بار بین صوفیان با داروغه قزوین چنان نزاعی در گرفت که «مرشد کامل ناچار به مداخله شد و برای دفع فتنه ۵۰ تن از آنها را کشت. همچنین اقدام به قتل مهدعلیا، زوجه سلطان محمد خدابنده از سوی امرای صوفی که بعد از واقعه باز نزد شیخ کامل زبان به معذرت کشوندند و به قول اسکندر بیگ منشی «اظهار عقیدت‌اطنی و صوفی‌گری کردند، از اسباب عمده مزید نفرت و وحشت سلطان صفوی نسبت به امرای صوفیه شد.» (زرین کوب، ۱۳۶۲: ۲۳۲)

در دوره شاه‌عباس هم اتفاقاتی از همین دست باعث شد مرشد کامل نسبت به امرای صوفی بی‌اعتماد شود و همراه با این بی‌اعتمادی، دربار به‌سوی متشرعین، فقها و علما گرایش می‌یافت. با سرکوب قزلباشان در دوره شاه‌عباس اول، شاهدان انتقال پایگاه سنتی صوفیان از قزلباشان که «پایگاه تصوفی صفویه بودند- به‌علمای مذهبی هستیم. البته اقدامات دولت صفویه علیه تصوف- که بسیاری از آنها از اهل سنت بودند- هم‌زمان با گرایش‌های صوفیانه برخی علما و اندیشمندان شیعی بزرگ در این عصر است. به بیان دیگر، هردو این جریان‌ات یکدیگر را تقویت می‌کردند: در نهایت با علما و فقهای سربشناسی مواجه می‌شویم که گرایش‌های ذوقی و عرفانی خود را عیان کردند. پیش از این در میان علمایی نظیر ابن میثم بحرانی (م ۶۷۹)، حافظ رجب برسی (احتمالاً ۷۴۸)، احمد بن فهد حلی^(۱۸) (۷۵۸۴) و سید حیدر آملی^(۹) شاهد چنین گرایش‌هایی هستیم، اما در دوره صفوی شکل‌علنی‌تری می‌یابد. شاهان صفوی نیز اگر چه نسبت به روح تصوف و آیین قلندری پایبند بودند، اما رفته‌رفته از توجه‌شان به صوفیان کاسته و اقبال بیشتری نسبت به علما پیدا کردند. خاصه اینکه علمای مذکور هم‌زمان از خصوصیات عارف و عالم برخوردار بودند.

از مهم‌ترین علمای با‌مشرب عرفانی در این دوره می‌توان به‌بهاء‌الدین عاملی معروف به شیخ‌بهایی اشاره کرد. شیخ‌بهایی نمونه‌با زهویت اصلی اندیشمندان این دوره است؛ او پیش از هر چیز یک عالم دینی بود و سپس یک فیلسوف، عارف و حتی معمار و مهندسی زبردست و با دانش به‌شمار می‌رفت. جدای از این، شیخ در علوم غربیه نیز تقریباً هم‌تایی نداشت. در همین جریان است که شاهد ظهور صدرالدین شیرازی و حکمت متعالیه هستیم. اساسا یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های مکتب اصفهان، ارائه حکمتی الهی است که علوم مختلف را به وحدت می‌رساند؛ زیرا اعتقاد بر این است که علوم مختلف هر یک شأنی از شئون هستی و احدی هستند. از میان شاگردان وی در آن دوره، دو شخصیت مهم بیش از دیگران تأثیرگذار بودند؛ محمدتقی مجلسی به‌عنوان یک عالم دینی و ملاصدرا از شیرازی به‌عنوان یک فیلسوف. این دو شاگرد البته حکایت‌گر شخصیت جامع استاد خویش نیز بودند که یکی از وی فقه آموخته بود و دیگری حکمت.

مهدی فدایی مهریانی

عضو هیات علمی دانشگاه تهران

یکی از نقاط تاریخی دم‌دستی شده و در عین حال مورد غفلت علمی در تاریخ تفکر ایرانی، عصر صوفیان است. این دوره معمولا به بیان کوئینتن اسکینر، درگیر نوعی برداشت‌های اسطوره‌ای است که با واقعیت جامعه صفوی سخیتی ندارد. دیدگاه‌های عامیانه و کلیشه‌شده‌ای در مورد صوفیان وجود دارد که از مهم‌ترین آنها پیوند مستحکم سیاست و تصوف و عرفان در این عصر است؛ طوری که گویی صوفیان تا آخرین روزهای قدرت خود از این پیوند نگسستند. اما حقیقت تاریخ این دوران، نشان می‌دهد در عصر صفویه نه تنها بازار تکفیر صوفیان داغ بود، بلکه خاندان صفویه خود در وادی تقلیل با صوفیان افتادند. در این دوره اغلب علما از جمله عبدالله، برادر علامه مجلسی، صوفیان را بر منبر لعن می‌کردند. علامه مجلسی شاگرد خود سید نعمت‌الله جزایری را که مشغول نگارش کتاب «مقامات‌النجاه و مدارای مشربی عرفانی بود» نهی کرد. (آقا بزرگ، ۱۳۵۵، ج ۲۲: ۱۴) حتی مولاعلی طنزلی از صوفیان اشرافی و حکیم توانایی بود که مورد تکفیر قرار گرفته‌است. (افندی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۱۸۲)

در میان مخالفان تصوف به علی قلی جدیدالاسلام برمی‌خوریم. جدیدالاسلام در اصل یک کشیش پرتغالی مسلمان شده دوره صفوی بود که پیش از اسلام آوردن، آنتونیو دو ژوژ نوام داشت و بعد از آمدن به ایران در سپتامبر ۱۶۹۷ (هفتم ربیع الاول ۱۱۰۹) به اسلام گروید و شروع به فراگیری آموزش‌های اسلامی کرد. وی در کتاب «سیف‌المومنین فی قتال المشرکین»، «بجند مسیحیت پرداخت و تصوف را در واقع ناشی از آموزه‌های بهائیت مسیحیت دانست. وی پولس مقدس را مهم‌ترین عامل انحراف مسیحیت می‌داند و عرفا و صوفیان ایرانی را تابع تاریخ این نهادانسته‌است. (جعفریان، ۱۳۸۸، ج ۲: ۸۳۰) علی‌قلی جدیدالاسلام در رساله «رد جماعت صوفیان» هم‌با تأثیر از اندیشه‌های مجلسی به نقد تصوف و صوفیان پرداخته‌است. جدیدالاسلام با اشاره به نظر کالوینو^(۱۷) (۱۴۴۰/۱۵۱)، به طرز ناشایف‌ای واژه‌های صوفی و سوفی را یکی انگاشته، مردمی را که امروزه در مجامع صوفیه جمع و «به خواندن اشعار مردم‌بدکردار چون مغربی^(۱۸) و شیخ طهار... مشغول می‌شوند» یا «به ذکر و سماع و وجد می‌پردازند» امورد نکوکش قرار داده‌است. (جعفریان، ۱۳۸۸، ج ۲: ۸۹۸) جدیدالاسلام که روزگاری کشیشی مسیحی در غرب بوده‌است، چنان به احادیث ائمه شیعه و کتب علمای شیعه در سخنان خود استناد کرده و تعصب دارد که گویی یک فقیه اخلاقی متعصب است؛ وی در بخشی از رساله‌اش در نقد حکمت و فلسفه آورده‌است: «و حالا که قریب ۱۲ سال است چون دانستم که آن راهی که از متابعت حکما به دست می‌آید، راه جهنم است و حکمت ایشان پلی است که روی جهنم کشیده شده که هر کس قدم در آن می‌گذارد، نمی‌شود لغززد و به جهنم فرو نرود، ل‌هذا دست از آن راه برداشته دف در او وزدم و خوشم نمی‌آید که لب را به گفت‌وگوی اقوال ایشان بجنبانم.» (همان: ۹۱۹)

از آن‌سار مخالفان تصوف برمی‌آید که همگی آنان را نمی‌توان ذیل یک دسته‌بندی کلی آورد. ما در این دوره شاهد حداقل سه گروه مخالف با تصوف هستیم:

نخست فقهای ظاهری اعم از شیعه و سنی که مخالف فلسفه و عرفان به‌طور عام و دیگر معارف بشری‌اند. دوم حکمای الهی مخالف تصوف نظیر ملاصدرا و فیض که خود در زمره عارفان هستند. و سومین گروه علمایی نظیر کرکی و مجلسی‌اند که مخالف تصوف بوده اما خود دارای ذوق عرفانی هستند. به‌نظر می‌رسد دو گروه اخیر به‌جهت اینکه خود دارای مشرب عرفانی نیز بوده‌اند، مخالفت‌های معقول‌تری نشان داده‌اند. نقد این دو گروه غالباً متوجه ظاهر گرای و انحرافات تصوف و درویشی‌گری است. اما گروه نخست مشکلی بنیادین و معرفت‌شناختی با جریان تصوف و عرفان دارد؛ به همین جهت در رسالات و آثار گروه نخست، پدیده‌ای به نام انحراف تصوف اساسا موضوعیت ندارد، بلکه کل گرایش‌های عرفانی و باطنی مذموم است. در این رسالات نه تنها صوفیان قشری، بلکه اساسا افرادی نظیر خود میرداماد، صدرالوفیض نیز مورد لعن و نفرین هستند. در میان این گروه در موارد متعددی شاهد موضع‌گیری‌هایی هستیم که رعایت انصاف را نکرده‌اند.

یکی از موارد تعرض فقهای قشری در حق عرفای غیرصوفی در مورد مولانا محمدصادق اردستانی رخ داد. بسیاری معتقدند او «از